

حدود ۸۵ درصد از رانندگان که باعث تصادفات مر تبط با خواب می شوند، مرد هستند و حدود یک سوم آنها حداکثر ۲۰ سال سن دارند.

سخیف بساز، گیشه را تسخیر کن

موضوع دیگری که منتقدان در مواجهه با نبود اشتیاق از سوی مردم مطرح می کنند، ماجرای بهره برداری برخی از سینماگران از سلیقه تماشاگرانی است که فیلم های سطحی تری ارایه می دهند و گیشه در تسخیرشان است، بنابراین فیلم های دیگر عرصه های برای جولان دهی ندارند. در حال حاضر رحمان ۱۴۰۰ با چهار انگشت متهمان ردیف اول این نوع دیدگاه هستند که با فروش میلیاردی مواجهند. طوسی در برابر این ماجرا از واقعیت تلخ جامعه منفعل معاصر ما حرف می زند که حتی برای مواجه شدن با یک نگاه سمپاتیک به قهرمان معاصر تاریخی خود تمایل لازم را ندارند و به جای آن تن به کالای دیگری می دهند: «این عدم تمایل می تواند محملی برای آسیب شناسی جامعه باشد، اگر چه بخشی از آن به کم کاری در سیاست گذاری های فرهنگی برمی گردد، چون در واقع سیستم در مقابل تولیدات سخیف وامی دهد.»

تلخی یا واقع نگری؟

در زمان جشنواره فیلم فجر با وجود تمام واکنش های مثبتی که فیلم تختی داشت، برخی معتقد بودند که نگاه تلخی به یک قهرمان دارد. شاید مردم نمی خواهند قهرمان خود را تا این اندازه غمگین و سرگشته ببینند، اما به گفته این منتقد سینما بخشی از این تلخی واقع نگری عینی تاریخی است: «بهرام توکلی که نمی تواند نگاه شخصی خود را نسبت به قهرمان داشته باشد. پس زدن

واقع گرایی از سوی تماشاچی نقطه ضعفی است که به خودش برمی گردد. ما در این فیلم شکل و اجرای دگرگون شده ای از قهرمان گرایی را می بینیم که می تواند پیشینه های مناسبی برای سینمای بی بضاعت و نا کارآمدماز نمایش قهرمان منتخمان باشد. بدون این که با سیر قهرقاری تاریخی مواجه شویم.» او معتقد است که یک سوم انتباهی فیلم تختی کاملاً منطبق بر نگاه دقیق مردم شناسانه است: «سازندگان فیلم با زبان بی زبانی می گویند که قهرمانی که از حوزه قدرت فاصله بگیرد و بگیرد و بخواهد به حیات واقعی خود ادامه دهد، باید به طور اجتناب ناپذیری به پیشواز مرگ آگاهی برود. در عین حال که انتخاب و اجرای مرگ از ناحیه خود او است، اما قهرمان حضور ماندگار خود را چگونه می پیدایم کند، تاجایی که مراسم بدرقه باشکوهی از سوی مردم برایش گرفته می شود و یادش در افکار عمومی باقی می ماند؛ حسن ختام قابل قبولی که در سینمای ما تجربه نشده بود.»

زود باش، بختند

کیوان کثیریان، منتقد دیگری است که برای بررسی دلایل عدم استقبال مردم از فیلم غلامرضا تختی به سراغش رفتیم. او در گفت و گو با «شهروند» از سلیقه تنزل یافته مخاطبانی حرف می زند که در این سال ها به این سمت و سوز رفته است و توقع دیگری از سینما و رسانه ملی دارند: «مردم به سمت این تفریح ها و فیلم های ساده تر می روند، تا راحت تر آنها را بپذیرند. فضای جامعه

تختی همچنان در قعر جدول فروش

از ۲۵ اسفند ماه سال گذشته ۷ فیلم ویژه اکران نوروزی در سینماها به نمایش گذاشته شدند، اما حالا با گذشت نزدیک به یک ماه همچنان رحمان ۱۴۰۰ با بیش از ۱۹ میلیارد تومان در صدر جدول فروش و غلامرضا تختی با کمتر از یک میلیارد تومان در قعر جدول است. فیلم متری شش و نیم با نزدیک به ۱۳ میلیارد تومان در رتبه دوم این جدول است و جالب این که فیلم های چهار انگشت، زندانی ها، زن خوک و پیشوئی سفید ۲ با بیش از ۱۳ میلیارد، ۵ میلیارد، ۲ میلیارد و یک میلیارد تومان در رده های بعد از رحمان ۱۴۰۰ و قبل از تختی قرار گرفته اند.



کنیم که حضور ستاره و سلبریتی در فیلم خیلی مهم است. فیلم هایی که از آنها صحبت شد، از این امتیاز برخوردار هستند. حضور نوید محمدزاده برای هر دو فیلمی که نام برده می شود، کافی است چون همیشه تضمین کننده فروش فیلم است. مردم او را دوست دارند و به خاطر او سینما می روند. از سوی دیگر این فیلم ها تبلیغات بهتری دارند و همین جنجال هایی که حوالی آنها ایجاد شده، به معروف شدنشان کمک کرده است، اما در مورد فیلم تختی این طور نیست، تمام بار آن را نام تختی به دوش می کشد، چون باز یگر مطرح ندارد و تختی هم در بخش هایی از جامعه ما مهم است.» به اعتقاد او یکی از نقاط منفی فیلم تختی این است که باز یگر مطرحی ندارد، به ویژه برای نقش تختی: «باز یگر نقش تختی حتی یک لبخند ندارد و یک قهرمان تنهایی تنها است، بنابراین قهرمان فیلم، قهرمان مورد توجه مردم نیست.»

مخاطب تختی کیست؟

بهر حال وقتی یک فیلم ساز یک قهرمان را سوزده فیلم خود قرار می دهد، احتمالاً با باید قهرمان پروری کند یا این که از او یک شخصیت زمینی بسازد و او را واقعی ببیند. کارگردان فیلم تختی دومین روش را انتخاب کرده: کاری که البته از نظر کیوان کثیریان، درست است: «وقتی چنین راهی انتخاب می شود، حتماً بخشی از مردم که اسطوره تختی برایشان مهم است و حاضرند به خاطر او سینما بروند، به سینمانمی روند. برای بخش دیگری از مردم هم که تختی مهم نیست، بنابراین علاقه ای به دیدن آن ندارند، در نتیجه مخاطب فیلم مشخص نیست.»

بنابراین این که فیلم غلامرضا تختی در این مدت نتوانسته است سر بلند از گیشه بیرون بیاید، به چند عامل برمی گردد؛ تنزل سلیقه مخاطب، نبود سلبریتی و چهره شناخته شده به عنوان باز یگر به ویژه در نقش تختی، تبلیغات ناکام و شاید این که مخاطب اصلی فیلم مشخص نیست. برای مردم نه سوزده، نه تفکر پشت آن و نه کیفیت آن همه تصویر سینمایی و واقع گرایی مهم نیست، برای آنها لحظه مهم است و سلبریتی و یک کیک پر از خنده.

مردم را از گذشته بی حوصله تر کرده است، تقصیری هم ندارند. بنابراین برخی از تولید کنندگان فرهنگی هم روی این موج سوار می شوند، تا ساده تر آنها را بپذیرند. البته نمی شود گفت که از سلیقه مردم سوء استفاده می کنند، اما به هر حال از این راه برای کشاندن مردم به سینماها استفاده می کنند که فی نفسه مثبت است.» او معتقد است که وجود فیلم های تجاری ساده تر و مردم پسند تر هم در جامعه لازم است، اما غالب شدن آن در فرهنگ، اتفاق مبارکی نیست: «فیلم غلامرضا تختی اگر چه ایرادهایی هم دارد، اما فیلم خوبی است و با هدف خوبی ساخته شده است. شاید فیلم کاملی نباشد، اما به هر حال به زندگی اسطوره ورزشی و اجتماعی ما پرداخته که سال ها مورد قبول مردم جامعه بوده است. حالا این که مردم این فیلم را انتخاب نمی کنند به این دلیل است که حال و حوصله ندارند.»

سلبریتی داشته باش، گیشه را برب

نکته ای که اکثر منتقدان به آن تاکید دارند پایین آمدن سطح سلیقه مردمی است که فیلم هایی چون رحمان ۱۴۰۰ یا چهار انگشتی را انتخاب بهتری می دانند. فیلم تختی هم تلخ است و هم نیاز به تفکر بیشتری دارد، اما در عین حال می بینیم که فیلم متری شش و نیم به عنوان یک فیلم آسیب شناسانه و برگرفته از واقعیت های تلخ جامعه در رتبه دوم فروش نوروزی است. سال گذشته هم فیلم مغز های کوچک برسد که ماجرا خیلی هم به سلیقه مردم مر تبط نیست. کیوان کثیریان البته نگاه دربارۀ این ماجرا نظر دیگری دارد: «نباید فراموش



سازندگان فیلم با زبان بی زبانی می گویند که قهرمانی که از حوزه قدرت فاصله بگیرد و بگیرد و بخواهد به حیات واقعی خود ادامه دهد، باید به طور اجتناب ناپذیری به پیشواز مرگ آگاهی برود. در عین حال که انتخاب و اجرای مرگ از ناحیه خود او است، اما قهرمان حضور ماندگار خود را چگونه می پیدایم کند، تاجایی که مراسم بدرقه باشکوهی از سوی مردم برایش گرفته می شود و یادش در افکار عمومی باقی می ماند؛ حسن ختام قابل قبولی که در سینمای ما تجربه نشده بود.»

نگاهی به فیلم غلامرضا تختی و لزوم پرداختن به اسطوره ایرانی در سال ۱۳۹۸

قهرمان خوب، قهرمان مرده است

نولیبرالیسم ایرانی زیاد خوانده و شنیده شده از کارهای اشخاصی چون فروید، گوستاو لوبون و متفکران مکتب انتقادی بهره می گیرد تا نشان دهد جامعه ایران، جامعه ای توده وار است و به قهرمان و منجی روی خوشی نشان می دهد. قهرمانی که بتواند بر طرف کننده نقیصه های او باشد و رویای ناکام تمام وی را تعبیر کند. حال به تختی باز گردیم. جامعه ایران در دهه ۴۰ ادعای جلال ال احمد را می پذیرد و تختی را قهرمانی مقتول می خواند، چنان که صمد بهرنگی و علی شریعتی را نیز قربانی ساواک و شهید نام می نهد.

تختی بهرام توکلی بیشتر به آرشی که بهرام بیضایی تصویر کرده نزدیک است تا آرش سیاوش کسرای. آرش سیاوش کسرای قهرمانی ملی است که از جان خود برای یک ملت مایه می گذارد، و آرش بهرام بیضایی زاینده نیاز مردمی است که رویا باخته اند و از سر بی ناهی و ناتوانی می خواهند یکی بار آنها را به دوش بکشند؛ جامعه ای که جامعه نیست. این روزها فیلم بهرام توکلی در پایین جدول اکران جا خوش کرده است، در حالی که فیلم کم دی منوچهر هادی بیش از ۱۹ میلیارد فروخته، سهم او تنها یک میلیارد تومان فروش بوده، در حالی که تولیدی استاندارد در حد آثار هالیوود است. مردم تختی را کشند و احتمالاً اگر اتفاقی نیفتد تختی بهرام توکلی را هم نادیده می گیرند چنان که او را وقتی که دیگر نمی توانست بار آنها را به دوش بکشد نادیده گرفتند و به گوشه عزلت راندند. حرف تند است اما می خواهم بگویم بخش بزرگی از این جامعه به تختی، آل احمد و آرش کسرای نیاز دارد و آنان را می خواهد چنان که شور بختانه باید گفت به قهرمانان تازه خود یعنی مرحوم پاشایی در استمرار همان سنت قهرمان خواهی، اما در وجهی کاریکاتور گونه و مبتذل در جهان جدید نیاز دارد، قهرمانی که قهرمان نیست و اصالت ندارد.

این جامعه به زبان تند یوسف ابادری و به اندیشه کسی چون فریدون آدمیت یا به تیغ تیز نقد صادق هدایت به باورهای عامیانه نیاز دارد، کسانی که زبانی تند و تلخ داشتند و از سلیقه عامه مردمان دوری می جستند و تاب تنهایی داشتند و می توانستند خلاف جریان آب شنا کنند و چهره حقیقی جامعه را به او نشان دهند. به عبارتی می توان دعا کرد که خوانند مردم ایران را از دست متملقان، دروغگو، توده گریان و ریاکاران نجات دهد.

دکتر امیر حسین جلالی ندوشن | آیا اگر پرده هایی

تازه از ماجرای تختی را درک کنیم، مثلاً به این سوال ما پاسخ داده شود که حقیقتاً تختی خود کشی کرده یا نه، رابطه او با مرحوم شهلا توکلی چگونه بوده یا مثلاً ادعای اسدالله علم که تختی دچار ناتوانی جنسی بوده، تأیید یا رد شود، برای آدم ایرانی که در وضع بغرنجی به سر می برد و در سال ۱۳۹۸ بسیار بی پناه خود را احساس می کند، این راز گشایی ها می تواند رهیافتی برای درک، تشخیص یا دوا و درمان فراهم کند؟ به عبارتی اگر تصور کنیم تختی، چنان که فیلم غلامرضا تختی بهرام توکلی برای ما نشان می دهد، زاینده نیاز مردمان است و حتی اگر خود را کشته باشد در حقیقت آرزوی مردمی را که او را بر کشیدند و تختی کردند برآورده کرده، می توانیم بگوییم این وضع حتی حدود ۵۰ سال بعد از مرگ تختی هنوز هم در جامعه ما ادامه دارد؟ آیا باید تصور کنیم جامعه هنوز به قیصر، به فریدین و آن جهان - پهلوانی که خود را در پای مردمش، قربانی می کند و هیچ برای خود نمی خواهد روی خوش نشان می دهد؟ اخیراً تقی آزادارمکی در سخنرانی خود به مناسبت روز ملی توسعه ادعا کرده امیر کبیر را مردم کشند و البته دعا کرده خوانند امیر کبیر را از دست ریاکاران، روان شناسان و روانکاوان رهایی بخشد. او از کتاب معروف رضا علیقلی با عنوان جامعه شناسی نخبه کشی که در سال های بعد از خرداد ۷۶ بسیار خوانده شد و چاپ های متعدد و مجدد یافت به عنوان کتابی مزخرف یاد می کند که با استفاده از ایده های روان شناختی، مردمان ایرانی را مردمانی استبداد زده، خفیف و طبعاً حسود تصویر می کند که نخبگان خود را می کشند و در وضعیتی همواره همانند سازی شده با پر خاشگر و مهاجم به سر می برند. دعوی جامعه شناسی مثل آزادارمکی همان دعوی کلاسیک جامعه شناسی و روان شناسی است که مرحوم دکتر امین قانعی راد در سال های گذشته بسیار از این الگو در نقد نگاه روان شناختی به امور اجتماعی بهره می برد. او حتی مثل دور کهم باور داشت موضوعی چون خود کشی یا افسردگی بیشتر مسأله ای است اجتماعی تا روانی. البته در نقطه مقابل، جامعه شناس جوانی چون آرمان ذاکری که کارهای اخیر او با استاد نام آورش یوسف ابادری در نقد



در باره غلامرضا تختی

آقا تختی دست رد به سینه هیچ کس نمی زند!

پهنام حسینی -

مدرس سینما | فیلم (Bio Pic) - زندگینامه ای - تختی قرار است ستایشی باشد بر اسطوره جهان پهلوان تختی که فیلمی از زندگی آدمی به اسم غلامرضا تختی و از همین جاست که مشکل آغاز می شود. فیلم ساز با این پیش فرض ذهنی عملاً مقهور سلطه سایه افسانه تختی می شود و بنابراین امکان نزدیک شدن و نمایش زندگی واقعی تختی را از خودش سلب می کند حتی سکانس جز جزئیات و با میز آن ها و طراحی صحنه و لباس کودکی تختی بیش از این که شبیه واقعیت باشد، شبیه دنیایی آخرالزمانی است که نسبتی با واقعیت موجود تاریخی ندارد و از همین جاست که بافت بصری و سپس ساختار دراماتیک فیلم دچار تشتت می شود و در نهایت به کلیت اثر لطمه می زند. فیلم ساز با انتخاب راوی و استفاده از تمهید نریشن، دایم در حال تأکید و توضیح بر اطلاعاتی است که در تصاویر می بینیم و انگار نگران این است که مخاطب همه چیزهایی که باید را نتواند بفهمد! از سوی دیگر تناقض آشکار مهمی نیز وجود دارد، آن جا که تختی در فیلم به لحاظ کنش نمایشی چنان منفعل تصویر می شود که با تصویر افسانه ای که فیلم ساز در صدد ساختن آن است فرسنگ ها فاصله دارد. فیلم تقریباً از رابطه تختی و همسرش تا آشنایی تا ازدواج و بچه دار شدن چیز جز انفعال نشان نمی دهد و با سکوت و نمایش حداقلی همسر تختی از کنار یکی از مهمترین شخصیت های دخیل در زندگی و سرنوشت او به راحتی می گذرد. فیلم

